

بررسی ردیف های فعلی در سه دفتر اول مثنوی

محمود طاووسی*
فایزه کاشانی تبار**

چکیده

مقاله حاضر، به معرفی و بررسی ردیف های فعلی موجود در سه دفتر نخست مثنوی اختصاص دارد. این منظومه مفصل و جامع عرفانی، از عالی ترین نمونه های شعر عرفانی فارسی و منشأ تقلید و ایجاد اثرهای فراوان در قرن های بعد بشمار می رود. در این مجال ابتدا فعل و مقوله هایی نظیر ماده های اصلی و جعلی و در نهایت اقسام افعالی که در قالب ردیف آمده است، با ذکر نمونه هایی معرفی خواهد شد.

کلید واژه:

ردیف فعلی - ماده اصلی و جعلی - فعل ناقص - فعل معین - فعل مجهول - فعل ساده - پیش وندی - مرکب و عبارت فعلی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* عضو هیأت علمی دانش گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن.
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه**درباره فعل:**

فعل، کلمه‌ای است که کاری یا حالتی را می‌رساند و معنی آن با زمان رابطه دارد.^۱ در فرهنگ فارسی به نقل از "لغت نامه دهخدا"، ذیل فعل آمده است: فعل در دستور زبان یکی از اقسام کلمه است به معنی انجام دادن کاری. کلمه‌ای است که دلالت دارد بر معنایی مستقل مقرون به یکی از زمان‌های ماضی، حال و مستقبل.

جمع فعل، افعال است و در چگونگی مفهوم آن نوشته‌اند: فعل به تنهایی یا به کمک وابسته‌ها یا شناسه‌هایی در آن واحد اغلب به چهار مفهوم دلالت می‌کند:

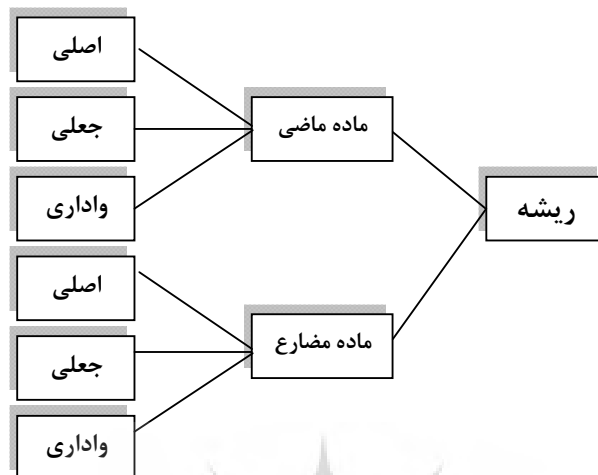
- ۱- مفهوم شخص ۲- مفهوم افراد یا جمع ۳- مفهوم زمان
- ۴- یکی از مفهوم‌های زیر به صورت مثبت یا منفی:
 - الف- انجام دادن یا انجام گرفتن کاری.
 - ب- واقع شدن کار بر کسی یا چیزی.
 - پ- پذیرفتن حالتی یا صفتی.
 - ت- اسناد، یعنی نسبت دادن صفتی یا حالتی بر کسی یا چیزی.
 - ث- وجود داشتن^۲.

تمام افعال اصلی و برخی افعال جعلی که از ماده مضارع ساخته شده است، دارای ریشه فعلی است.

ریشه فعل:

ریشه، جزیی از کلمه است که معنی اصلی را در بر دارد و در همه صیغه‌ها ثابت است و تغییر نمی‌کند و با افزودن جزیی بر آن که زمان و شخص را می‌رساند، ماده ساخته می‌شود.

در فارسی میانه و فارسی دری، ماده به ماضی و مضارع و هر کدام به اصلی، جعلی و واداری تقسیم می‌شود.



لازم به یادآوری است که در فارسی نو «فعال واداری» تحت عنوان «متعدی» در دستورها معرفی می شود.

ماده ماضی حقیقی:

ماده ماضی حقیقی، در فارسی دری از افزوده شدن ماده‌سازهای d یا t به ریشه ساخته می شود.

$-tan/-dan$ در دورهٔ میانه نشانه‌های مصدر است، که در فارسی جدید نیز به همان دو صورت $-tan/-dan$ بکار می‌رود. اصل آن‌ها در ایرانی باستان « $-tanai$ » بوده است. اگر این تکواژ صرفی مصدرساز کهن به ریشهٔ فعلی که به مصوت و یا یکی از دو صامت n و r ختم شده باشد، افزوده شود، مطابق قاعده، واج نخستین این تکواژ یعنی «ت» به «د» بدل می‌گردد که این قاعده در فارسی میانه و در فارسی نو اعمال شده است.

مانند: $(xortan)x^w artan$ که به صورت $(xordan)x^w ardan$ تبدیل شده است و در غیر این صورت «ت» عیناً باقی مانده است؛ مانند $goftan$ که صورت باستان آن چنین بوده است: $\sqrt{gaup} + ta$ ، که در اثر هم‌نشینی P, t با P تبدیل به f شده و تاکنون نیز عیناً باقی مانده است.^۳

ماده مضارع حقیقی:

ماده مضارع حقیقی اغلب مستقیماً خود ریشه است یا با افزایش اجزایی به ریشه ساخته می‌شود، مانند: «خوان» که ماده مضارع حقیقی برای «خواندن» و «خور» که ماده مضارع حقیقی برای مصدر «خوردن» است.

ماده ماضی جعلی:

ماده ماضی جعلی ماده‌ای است که:

۱- مستقیماً از ریشه بدست نیامده و از پیوستن یکی از دو نشانه ماده‌ساز جعلی $\bar{i}d$ یا est ، به صورت ماده مضارع حاصل می‌شود، مانند «دانستن» که از ماده مضارع «دان» با افزایش est و «پرسیدن» که از ماده مضارع با افزودن $\bar{i}d$ به «پرس» بدست آمده است.

۲- از افزودن پسوند ماده‌ساز جعلی $\bar{i}d$ به اسم یا صفت؛

۳- از اسامی یا مصادر عربی و افزایش همان ماده‌ساز، ساخته می‌شود.

نتیجه: ماده ماضی جعلی از پیوستن $\bar{i}d$ و یا est به:

۱- ماده مضارع: رس+ید ← رسید، پرس ← پرسید و ...

۲- اسم: جنگ+ید: جنگید، چرخ ← چرخید.

۳- مصادر یا کلمات عربی: فهم، فهمید و فهمیدن که به ترتیب ماده مضارع، ماده ماضی و مصدر هر سه «جعلی» است، ساخته شده است. به عبارت دیگر افعالی که به $\bar{i}d$ یا est ختم شده است، جعلی است.

ماده مضارع جعلی:

ماده مضارع جعلی چنان‌که در بالا آمد و در موارد ۲ و ۳ گفته شد، اسم و صفت یا اسامی و مصادر عربی است و بدون آن که چیزی بدان‌ها افزوده شود، به عنوان ماده مضارع بکار می‌رود:

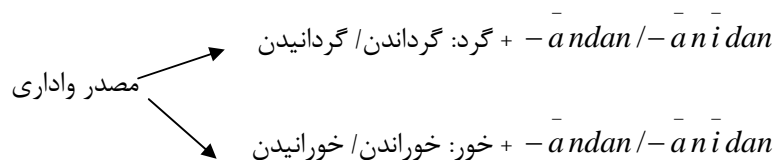
اسم: جنگ، نام...

صفت: آگاه، گیج^۴

عربی: فهم، رقص، طلب و ...



ماده ماضی جعلی واداری از پیوستن $\bar{a}n$ - پیش از نشانه ماضی t و d و مضارع واداری تنها با افزودن $\bar{a}n$ به صورت ماده مضارع ساخته می‌شود: خور ← خوران، یا به اسامی عربی مانند: غلت ← غلتان و برای ساختن مصدر افزودن $\bar{d}an$ یا $\bar{t}an$ - این کار را انجام می‌دهد:



که ممکن است در ماده‌های ماضی جعلی واداری «ی» حذف شود: «گرداندن» به جای «گردانیدن» و «خوراندن» به جای «خورانیدن» بکار رود.^۵

علت و چگونگی ساختن ماده‌های جعلی

۱- از ماده مضارع:

رها کردن ماده ماضی اصلی فعل به سبب تخیل معنایی که گاهی با فعل دیگر پیدا می‌کند:

مانند مصدر «دوختن» که دارای دو معنی و دو ساختار است: اولین «دوختن» به معنی پارچه را به لباس تغییر دادن است و دومی به معنی دوشیدن یا گرفتن شیر از حیوانات، که ماده ماضی اولی «دوخت» و مضارع آن «دوز» است؛ اما ماده ماضی دومی باز همان «دوخت» است، ولی ماده مضارع آن «دوش» است و چون مصدر دومی در جوامع پیش‌رفته شهری کاربردی نداشته، ناچار اهل زبان مصدر نخسین را نگه داشته و دومی را رها کرده و برای آن از ماده مضارع «دوش» مصدر جعلی «دوشیدن» و ماده ماضی جعلی «دوشید» را ساخته‌اند.

۲- فراموش کردن یا رها کردن ماده ماضی اصلی:

مثل «خفتن» که امروزه مصدر جعلی «خوابیدن» را جای‌گزین آن ساخته‌ایم و طبیعتاً ماضی جعلی آن نیز «خوابید» می‌شود.

۳- احساس نیاز برای ساختن افعالی از اسم که اصلاً نداشته ایم؛ مثل چرخ:
چرخیدن: (مصدر جعلی)

چرخ- چرخید (مضارع و ماضی جعلی)

جنگیدن: (مصدر جعلی)

جنگ- جنگید (مضارع و ماضی جعلی)

طلبیدن (مصدر جعلی)

طلب- طلبید (مضارع و ماضی جعلی از کلمه عربی)

با توجه به آنچه در بالا آمده، ماده جعلی برای گسترش و تأمین مصدر یا ماده‌هایی است که در زبان فارسی وجود نداشته و پیدایش (ساختن) آن‌ها، موجب گسترش و تکامل زبان می‌گردد.

نمونه‌های ماضی جعلی در مثنوی:

سوی زندانش زعلّیین کشید
(۲۸۴۸: ۳)

آن عدوی کز پدرتان کین کشید

کشید از مصدر جعلی کشیدن.

پای دار، ای سگ که قهر ما رسید
(۱۷۲: ۱)

بانگ آمد، کار چون این‌جا رسید

شخص را جانی به جانی می رسید
(۱۷۰۲: ۲)

هر زمان کز وی نشانی می رسید

می‌رسید از مصدر جعلی رسیدن.

کلام مولانا ساده و دور از هرگونه آرایش و پیرایه است. این کلام ساده فصیح و منسجم، گاهی در نهایت علوّ و استحکام و جزالت و همه جا مقرون به صراحت و روشنی و دور از ابهام است.

از این نکته می‌توان در مورد چگونگی گزینش نوع افعال در مثنوی به عنوان ردیف پی برد و گفت درصدی قابل ملاحظه از این افعال که از لحاظ ساختار، جزو ساده‌ترین ردیف‌ها بشمار می‌آید و «افعال ناقص» یا «بطی لازم»، معین و مرکب، از جمله آن‌هاست، باید بر این موضوع تاکید کرد که مولانا فارغ از توجه به ظاهر آن‌ها، بیش‌تر به معانی و آرایه آن‌ها توجه داشته است که در طی فصل‌هایی جداگانه، نمونه‌هایی از هر کدام از این فعل‌ها را از نظر می‌گذرانیم و بدین‌گونه پی می‌بریم که چگونه وی این افعال را به وجهی نیکو در اثر ماندگار خود بکار برده است.



فصل اول

افعال ربطی، افعالی است که معنی کاملی ندارد و فقط برای اثبات یا نفی نسبت بکار می رود و معنای آن‌ها با آوردن صفت یا کلمه‌ای دیگر کامل می‌شود.

معروف‌ترین فعل‌های ربطی عبارت است:
است، بود، شد، گشت و گردید.^۷

فعل «است» از نظر سیر تحول تاریخی:

Ast، بازمانده asti ایرانی باستان است و آن در ایرانی باستان از as-ti ساخته شده است. as در اصل ah بوده، h پیش از t، به s تبدیل شده است. h صورت ضعیف ریشه ah به معنی بودن است و ti شناسه است.

صورت‌های مختلف h- فارسی میانه در فارسی دری به شکل‌های زیر در آمده است.^۸

ایم - *hem*

ام - *hem*

اید - *hed*

ای - *he*

اند - *hend*

Ast است - ست - هست

در فارسی دری «است»، ماده مضارع فرض شده و مانند هر فعل مضارعی صرف شده است.

نمونه‌هایی از ردیف «است» که به عنوان ناقص لازم در مثنوی دیده می‌شود:

گرچه تفسیر زبان، روشن‌گر است / لیک عشق بی زبان، روشن تراست

(۱۱۳:۱)

عیسی روح تو، با تو حاضر است / نصرت از وی خواه، کو خوش ناصر است

(۴۵۰:۲)

قصرها خود مرشهان را مآئس است / مرده را خانه و مکان گوری بس است

(۳۵۷۳۷:۳)

اتحاد یار با یاران خَوش است / پای معنی گیر، صورت سرکش است

(۶۸۲:۱)

هم زبانی، خویشی و پیوندی است / مرد با نامحرمان چون بندی است

(۱۲۰۵:۱)

آن که از بادی رود از جا، خسی است / زان که باد ناموافق خود بسی است

(۳۷۹۵:۱)

نقض میثاق و عهدود از احمقی است / ح فظ ایمان و وفا کار تقی است

(۲۸۷۵:۲)

عشق آن زنده‌گزین کو باقی است کز شراب جان فزایت ساقی است
(۲۱۹:۱)

سحر عین است این عجب لطف خفی است بر تو نقش گرگ و بر من یوسفی است
(۳۷۵۵:۱)

نمونه‌هایی از ردیف «بود» به عنوان «ناقص لازم»:

شاه بود و شاه بس آگاه بود خاص بود و خاصه الله بود
(۲۴۱:۱)

آن که او بسته غم و خنده بود او بدین دو عاریت زنده بود
(۱۷۹۲:۱)

آن چنان کس را که کوتاه بین بود در تلون غرق و بی تمکین بود
(۳۲۷۰:۲)

شحم و لحم زندگان، یکسان بود آن یکی غم‌گین، دگر شادان بود
(۴۷۶۶:۳)

«است» و «بود» در مواردی که به معنی «وجود داشتن» باشد، فعل «خاص» است، نه «ربطی»^۱. مطابق با این معنی، از این دو فعل نمونه‌هایی دیگر ذکر می‌شود:

نمونه‌هایی از ردیف «است» به عنوان فعل «خاص» و به معنی «وجود داشتن»:
هین چرا خشکی؟ که این جا چشمه‌هاست هین چرا زردی که این جا صد دواست
(۳۰۵۳:۳)

آن دراز و کوتاهی، در جسم هاست آن دراز و کوتاه اندر جان کجاست؟
(۲۹۳۸:۳)

هم‌چنین از ردیف «بود» به معنی «وجود داشتن»:

بوی گل دیدی که آن جا گل نبود؟ جوش مل دیدی که آن جا مل نبود؟
(۱۹۰۰:۱)

نمونه‌هایی از ردیف «شد» به عنوان فعل «ناقص لازم»

روح قالب را کنون هم‌ره شده‌ست مدتی سگ، حارس در گه شده‌ست
(۳۰۲۱:۱)

پس به قهر دشمنان چون شاد شد؟ چون از این فتح و ظفر پر باد شد؟
(۴۵۲۲:۳)

از صحابه، خواجه‌ای بیمار شد واندر آن بیماریش چون تار شد
(۲۱۴۱:۲)



ردیف "گشتن" به عنوان فعل "ربطی" یا "ناقص لازم":
 چون که عثمان آن عیان را عین گشت نور فایض بود و ذی النورین گشت
 (۹۲۴:۲)
 هر کجا گوشه‌ی بد، از وی چشم گشت هر کجا سنگی بد، از وی یشم گشت
 (۵۱۵:۱)

فصل دوم

افعال معین: افعالی که به عنوان ناقص و یا ربطی بدان‌ها اشاره شد، چون به صرف و ساخت فعل‌های دیگر کمک کند، فعل «معین» نیز نامیده می‌شود.^{۱۱}

از جمله «است» و «بود» در این ابیات:

تا نقوش هشت جنت تافته‌ست لوح دلشان را پذیرا یافته‌ست
 (۳۴۹۸:۱)
 هر رسولی یک تنه کان در زده‌ست بر همه آفاق تنها بر زده‌ست
 (۳۵۱:۲)
 آب و دانه در قفس گر یافته‌ست آن ز باغ و عرصه‌ای در تافته‌ست
 (۳۹۷۲:۳)
 کز فلک راه برون شو دیده بود در نظر چون مردمک پیچیده بود
 (۱۰۰۳:۱)
 چون به معراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه‌ها ناکفته بود
 (۴:۲)
 او گلستانی نهانی دیده بود غارت عشقش ز خود بریده بود
 (۳۸۶۹:۳)

فصل سوم

فعل مجهول:

فعل مجهول از اقسام فعل متعدی است، بدین معنی که فاعل فعل، مجهول باشد و فعل به مفعول صریح اسناد داده شود. امروزه فعل مجهول بسیط از صفت مفعولی و فعل معین «شدن» بوجود می‌آید که فعل اخیر را فعل معین مجهول ساز می‌نامیم.^{۱۱}

فعل ماضی مجهول:

تاز سرهای بریده، پشته شد (۷۰۳:۱)	صد هزاران مرد ترسا، کشته شد
رشته ایمان ما بگسسته شد (۱۱۷۸:۱)	بعد از این، ز آن شیر، این ره بسته شد
چون نبیند آن چه ما را دیده شد؟ (۱۵۲۰:۱)	آن که از وی، فایده زاییده شد

فصل چهارم

فعل از نظر ساختمانی به انواع «ساده»، «پیش‌وندی» و «مرکب» قابل تقسیم است:

فعل ساده: به فعلی می‌گوییم که از یک ماده حاصل شده است؛ یعنی دارای اجزایی نیست که بتوان آن را جدا کرد و در ترکیب با چیزی دیگر بکار برد.^{۱۲} مانند دیدن در این بیت:

چشم هدهد دید و جان عنقاش دید حس چو کفی دید و دل، در یاش دید
(۱۶۰۴:۲)

فعل پیش‌وندی:

پیش‌وندهای فعل در فارسی دری عبارت است از: ب (به)، در، اندر، باز، وا، فرآ، فراز، فرو، فرود^{۱۳} مانند «درکشیدن» در این بیت:

از سرفرازان عزت سمرمکش از چنین خوش محرمان خود در مکش
(۳۷۶۹:۳)

«در کشیدن» کناره‌گیری کردن، دوری کردن است.^{۱۴}

گاهی این پیش‌وندها، معنای فعل ساده را تغییر داده، معنایی تازه می‌سازد و گاهی نیز این اتفاق نمی‌افتد. در مواردی که معنا و مفهومی تازه به فعل ساده بخشد، عبارتی که حاصل می‌شود، همیشه صریح و واحد نیست؛ بلکه در هر مورد، معنا متفاوت است:

مثل «برتافتن» در این دو بیت:

این نفس جان دامنم بر تافته‌ست بوی پیراهان یوسف یافته‌ست
(۱۲۵:۱)

بر تافتن: چنگ زدن،

دل مگر مهر سلیمان یافته‌ست؟ که مهار پنج حس، بر تافته‌ست
(۳۵۷۵:۱)

بر تافتن به معنی (مهار پنج حس را) بدست گرفتن است.

در مورد افعال پیش‌وندی ذکر نکته‌ای لازم است و می‌توان آن را در مورد فعل «نشستن» توضیح داد: بسیاری از فعل‌های ساده فارسی دری خود از ترکیب یک پیش‌وند با یک ریشه فعل ساخته شده است، اما شاید از آغاز دوره فارسی میانه، گویندگان این زبان، دیگر مرکب بودن این گونه فعل‌ها را در نمی‌یافته‌اند.

برای مثال، کلمه «نشستن» از پیش‌وند ni- و ریشه had- ترکیب شده است:

در فارسی میانه $ni-sas-ta \rightarrow ni-sati$ (در ایران باستان)

Ni پیش‌وند فعلی است. Had صورت اصلی sas است، h پس از s به d و

پیش از t به s بدل شده است.^{۱۵}

این موضوع در مورد افعالی نظیر نمودن، نهادن، نگریستن و ... نیز صادق است و امروز آن‌ها را جزو افعال بسیط بکار می‌بریم.

فعل مرکب

اصطلاح "فعل مرکب" را به افعالی اطلاق می‌کنیم که از دو کلمه مستقل ترکیب یافته است. کلمه اول، اسم یا صفت است و تغییر نمی‌پذیرد، یعنی صرف نمی‌شود و کلمه دوم، فعلی است که صرف می‌شود و آن را «هم‌کرد» می‌خوانیم.^{۱۶} مشخصه این فعل‌های هم‌کرد این است که در ترکیب، معنی اصلی را از دست می‌دهد و معنی ثانوی پیدا می‌کند:

مانند «فن ساختن» و «مهر انداختن» در این بیت:

حق هزاران صنعت و فن ساخته ست تا که مادر بر تو مه انداخته ست
(۳۲۸:۳)

فن ساختن: هنر بکار بستن/ مهر انداختن: مهر ورزیدن

یکی از رایج‌ترین «هم‌کردها» در زبان فارسی فعل «کردن» است که هم با اسم و هم با صفت ترکیب می‌شود و در همه موارد تنها وظیفه جزء صرفی را بر عهده دارد.	
عالمی را یک سخن‌وبران کند	روبهان مرده را شیران کند (۱۵۹۷:۱)
شکر قدرت، قدرتت افزون کند	جبر، نعمت از کفت بیرون کند (۹۳۹:۱)
نار خندان، باغ را خندان کند	صحبت مردانت، از مردان کند (۷۲۱:۱)
خشم و شهوت مرد را احول کند	ز استقامت، روح را مبدل کند (۳۳۳:۱)

فصل پنجم

عبارت فعلی

طبق تعریف می‌خوانیم: عبارت فعلی دست کم از سه جزء تشکیل شده که یکی از آن‌ها حرف اضافه است و معنی کنایی دارد.^{۱۷} مانند این بیت‌ها:

حاصل، آن زن دید آن راه، مست شد	ز آن تجلی آن ضعیف از دست شد (۳۴۰۸:۳)
از دست شدن: بیهوش شدن.	
تازر اندودیت از ره نfkند	تا خیال کژ تو را چه نfkند (۸۹۸:۱)
از ره نfkند: فریب دادن.	
خواب مرده، لقمه مرده یار شد	خواجه خفت و دزد شب بر کار شد (۳۶۹۳:۱)
برکارشدن: مشغول شدن.	
آن امیران در شفاعت آمدند	وان مریدان در شناعت آمدند (۵۵۷:۱)

در شناعت آمدن: به نکوهش پرداختن.

نتیجه

این بررسی، ما را به دو نکته رهنمون می‌شود:
 ۱- سادگی فعل‌ها از نظر ساختمان، نمونه‌ای است از شیوه و سبک ساده، روشن، صریح و دور از ابهام مولانا.
 ۲- ردیف‌های فعلی، اقسام کارکردهای فعل را نظیر ربطی، تام، معین و از نظر ساختمان ساده، پیش‌وندی، مرکب و عبارت‌های فعلی را در خود جای داده است.
 بنا به فهرست ضمیمه تعداد بر شمرده و استخراج شده کاربرد فعل در سه دفتر اول مثنوی ارایه می‌شود:

از مجموع افعال بکار گرفته شده به عنوان «ردیف»	۲۰۲۳ بیت
فعل «است» به عنوان فعل ناقص لازم	۶۲۷
فعل «است» به عنوان فعل «تام»	۳۱
فعل «بود» به عنوان فعل ناقص لازم	۱۹۶
فعل «باش»	۱۲
فعل «بود» به عنوان فعل «تام»	۱۰
فعل «شد» به عنوان فعل «ناقص لازم» (ماده ماضی)	۱۶۹
فعل «شد» به عنوان فعل «ناقص لازم» (ماده مضارع)	۱۴۱
فعل «شد» به عنوان فعل «تام»	۱۶
فعل «شد» به عنوان «معین فعلی» که در ساخت مجهول نقش داشته است	۱۲
افعال تام معلوم	۱۵۳
افعال تام معلوم به صورت «پیش‌وندی»	۱۷
افعال تام معلوم به صورت «مرکب»	۱۳۵
معین فعل‌هایی که در یک بیت با مصادر متفاوت ردیف واقع شده است	۵۶
فعل مرکب با فعل یاور «کردن»	۲۷۷
عبارت‌های فعلی	۱۱
فعل «گرفت»	۲۱
فعل «داشت»	۶
فعل واداری	۲
مصادر جعلی	۱۳
مصادر حقیقی	۳۷
فعل دعا	۱
افعال مخفف شده	۸

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دستور زبان فارسی، خانلری، صفحه ۱۸.
- ۲- دستور زبان فارسی، حسن انوری، ص ۱۲۲.
- ۳- تاریخ زبان فارسی، باقری، ص ۱۴۱.
- ۴- دستور زبان فارسی، ابوالقاسمی، ص ۱۹۹.
- ۵- همان، ص ۲۱.
- ۶- تاریخ ادبیات ایران، صفا، صفحه ۹۸.
- ۷- دستور زبان فارسی، انوری، ص ۷۱.
- ۸- ماده‌های فعل‌های فارسی دری، ابوالقاسمی، ص ۳۸.
- ۹- دستور زبان فارسی، انوری، ص ۷۰.
- ۱۰- دستور زبان فارسی پنج استاد، زیر نظر شمیسا، ص ۱۶۵.
- ۱۱- فعل و گروه‌های فعلی و تحول آن در زبان فارسی، فرشید ورد، ص ۳۸۵.
- ۱۲- دستور زبان فارسی، خانلری، ص ۴۴.
- ۱۳- همان، ص ۴۵.
- ۱۴- شرح مثنوی معنوی، زمانی، جلد ۳، ص ۹۶۷.
- ۱۵- دستور زبان فارسی، خانلری، ص ۴۵.
- ۱۶- همان، صفحه ۴۹.
- ۱۷- دستور تاریخی زبان فارسی، ابوالقاسمی، ص ۲۲۴.